جلسه 103

استفاده سالک از شیطان برای طی طریق

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً\* قالَ أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى‌ يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا الإسراء، ٦١ و ٦٢ در جلسه گذشته خدمت دوستان عرض شد كه امام صادق علیه السّلام به «عنوان» می‌فرمایند: كسی را كه خداوند توفیق بدهد به این سه مطلب برسد:

 اینكه تدبیر امور خود را به خداوند بسپارد.

 اینكه مایملك برای خود نبیند.

 اشتغالش و آنچه كه از تكالیف با او سروكار دارد در راستای اطاعت از اوامر الهی باشد، از خودش چیزی قاطی و خلط نكند و آن كلام الهی را با منویات خودش رنگ نزند و نقاشی نكند.

 بعد امام علیه‌السّلام می‌فرمایند: اگر این‌طور شد هَانَ عَلَیهِ الدُّنیا و إبلیسُ و الخَلقَ؛[[1]](#footnote-1) دنیا، شیطان و مردم، مردم دنیا دیگر نمی‌توانند او را بفریبند و گول دنیا و شیطان و مردم را نمی‌خورد و سرش كلاه نمی‌رود.

 در جلسات گذشته راجع به فلسفه خلقت شیطان تا حدودی مطلب به عرض رفقا و دوستان رسید. صحبت به اینجا رسید كه شیطان برای رشد و تكامل انسان است و اگر شیطان نبود انسان به مرتبه رشد و تكامل نمی‌رسید. این یك نكته‌ای است كه بسیاری از افراد از این مسئله غافل هستند و همیشه به شیطان به یك دید ترس و دلهره و خوف و خشیت و نگرانی نگاه می‌كنند و به عنوان یك پدیده‌ای است كه تنها كاری كه در عالم خلقت از او بر می‌آید عبارت از جنبه سلبی و جنبه منفی در این عالم است مانند یك میكروب. فرض كنید كه یك میكروب وبائی در اینجا قرار دارد، چطور یك شخص وبائی در اطاقی آمده یك‌مرتبه همه فرار می‌كنند از اطاق بیرون می‌روند، چون این یك پدیده منفی است اگر بیایی و بنشینی با او صحبت كنی سرایت می‌كند و این شوخی بردار هم نیست.

 یا فرض كنید كه یك ویروس خطرناكی كه ممكن است در هوا سرایت كند؛ در این قضیه‌ای كه چندی پیش در بعضی از ممالك اتّفاق افتاده بود یك مرتبه دیدید كه چه خوف و هراسی در دل همه دنیا پیش آمد كه عجیب! این یك پدیده جدیدی آمده تا به حال هم كسی از آن خبر نداشته، حالا این دیگر چه موجودی است كه خدا انداخته به جان ما كه در عرض چند روز فرد را نابود می‌كند و تلف می‌كند؟! مردم هم به شیطان با این دید نگاه می‌كنند: یك میكروب خطرناك، یك میكروب وبائی، یك ویروس مهلك، یك پدیده منفی كه اصلًا

 نمی‌دانیم خدا در جهان آفرینش چرا این را به‌وجود آورد، اگر از اوّل به‌وجود نمی‌آورد چه ایرادی داشت، اگر از اوّل خدا شیطان را خلق نمی‌كرد به كجای خدایی‌اش برمی‌خورد؟! اگر از اوّل این شیطان به این كیفیت نبود ... اشكالاتی كه در بین متكلّمین و غیره مطرح شده بر این اساس دور می‌زند كه خدا از خدائیتش چه كم می‌شد كه حالا بیاید در كنار موجودات یك موجودی را هم به نام شیطان خلق كند. این جنبه منفی.

 البته در اینكه شیطان اغوا می‌كند حرفی نیست، در اینكه وسوسه می‌كند حرفی نیست و همه ما به خوبی از شرح و احوال این بزرگوار اطّلاع داریم كه كار و مأموریت ایشان چیست، حالا یا مأموریت را سر خود انجام می‌دهد یا از طرف خدا مأمور است؛ حالا به او كاری نداریم. ولی علی‌كل‌حال مأموریت یك میكروب یك مأموریت تخریبی است، یك مأموریت تهاجمی است هیچ‌وقت میكروب نمی‌آید در بدن و به صلاح جهاز هاضمه و سیستم دفاعی بدن بخواهد كمك كند؛ همیشه می‌خواهد از بین ببرد. ویروس یك موجود و یك پدیده‌ای است كه سلامتی و صحت انسان را تهدید می‌كند.

 در اینكه شیطان یك همچنین كاری را انجام می‌دهد همه ما، تك‌تك افرادی كه در اینجا نشسته‌ایم به خوبی به این مسئله واقفیم كه كار شیطان دور كردن انسان از تقرّب به پروردگار است. عمل خیر می‌خواهد انجام بدهد همان موقعی كه می‌خواهد انجام بدهد یك خطور در مغز می‌كند، این خطور را كه می‌آورد؟ ایشان می‌آورد، هان. می‌خواهد یك دستگیری كند، همین‌كه می‌خواهد دستگیری كند یك‌دفعه جهات مختلف در ذهن می‌آید. خب حالا كه این دستگیری را می‌خواهی بكنی چقدر برای تو تمام می‌شود؟ حالا این به كجا برمی‌خورد؟ این چه ارتباطی با تو دارد؟ حالا فرض كنید تو بروی در فلان‌جا به یك منفعت دیگری می‌رسی، حالا كی به كی است ها؟! تا می‌خواهد كه یك قدم خیری بردارد یك مرتبه شروع می‌كند ملاحظات مادی و دنیوی را در نظر گرفتن كه این چه مسائلی ...

 یك فردی را می‌خواهد برای مجلس دعوت كند، مجلسی است مجلس ترحیم است، مجلس طلب مغفرت است. مجلس بزرگداشت یك‌وقت نگوییدها، بزرگداشت چرند و پرند است! مجالس یعنی مجالس ترحیم، طلب مغفرت، طلب رحمت. بزرگداشت یعنی بزرگ كردن، باد كردن! بادكنك دیدید؟ هان! وقتی در آن فوت می‌كنید چه می‌شود؟ این‌قدر. باز هم فوت می‌كنید می‌آید بزرگ‌تر می‌شود، هی فوت می‌كنید تا یك حدّی كه می‌شود این‌قدر و بعد یك‌مرتبه می‌تركد. خیلی بزرگداشت باشد تركیدن در آن است‌ها قضیه را مواظب باشید. بزرگداشت یعنی باد كردن، خیلی صریح. مرحوم آقا یك مرتبه بزرگداشت نگفتند، ترحیم، اسم به این قشنگی. مجلس طلب مغفرت، مجلس ترحیم، طلب رحمت. ببین این بیچاره الآن در قبر با چه مسائلی طرف است به‌جای اینكه به فكر خودت باشی به فكر آن باش. می‌خواهی خودت را بزرگ كنی او كه رفت، او كه رفت زیر خاك. صدایش هم دیگر در نمی‌آید. پس بزرگداشت بزرگداشت خودت است نه بزرگداشت او!

 در این مجلس بزرگداشت می‌گویند منبری بیاید چه منبری‌ای؟ منبری‌ای كه هی بیاید باد كند، هی فوت كند به این بادكنك، هی بیاید القاب بگذارد. او در قبر دارد هی بدنش می‌لرزد، آن بالای منبر دارد این را هی می‌برد بالا، می‌گوید بابا من این‌قدر هم بالا نیستم كه تو داری من را بالا می‌بری من اینجا هشتم در گروی هیجده‌ام است، دارم یكی یكی حساب پس می‌دهم. آن آقا هی فوت می‌كند، هی باد می‌كند، هی از یال و

 كوپال و این طناب و از این آهن‌ها و از اینها می‌گوید، اگر اهل اینها باشد! اگر هم اهل ما باشد دیگر از سایر مسائل و بله، چیزهای خیلی خوشایند و جاذب! ایشان این‌طور بودند، ایشان آن‌طور بودند، ایشان چه بودند. دو كلمه آمدی بگویی كه ایشان چقدر نمازشب خواند؟ در كارهایش چقدر اخلاص داشت؟ چقدر به فقرا كمك می‌كرد، چقدر در مسائلش خدا را در نظر داشت؟ در طول عمرش چقدر به روایت عنوان بصری عمل كرد؟ از این حرف‌ها ما می‌شنویم؟ نه، فقط باد، بزرگداشت، هان! بزرگداشت یعنی این.

 حالا منبری می‌خواهیم دعوت كنیم، كه را دعوت می‌كنیم؟ این را اگر دعوت كنیم می‌رود بالا حق می‌گوید این به‌درد نمی‌خورد، حق مجلس ادا نمی‌شود! باید یكی را دعوت كنیم به ساز ما راه بیاید. هان می‌بینید آمد زد تو خال. همین‌كه می‌خواهد دعوت كند چند تا مورد وجود دارد: این می‌رود بالای منبر حق می‌گوید به‌درد نمی‌خورد، مجلس دیگر فایده‌ای ندارد، دیگر بزرگداشتی نیست. آن می‌آید نه، آن‌طوری كه باید ... یكی را باید بیاوریم و بعد این بیاید شروع كند مجلس را بپروراند، آن‌طوری كه ما می‌خواهیم از آب در بیاورد این به‌درد می‌خورد؛ تلفن را برمی‌دارد آقا برای فلان‌جا ما می‌خواهیم شما را دعوت كنیم شما بیایید، آن هم می‌گوید بالأخره حساب حساب است كاكا برادر هان؟! هر چیزی جای خودش را دارد. هی بر مبلغ اضافه و بالأخره به توافق می‌رسند! شیرینی را می‌خورند و به احسن وجه بزرگداشت حقش ادا می‌شود. این می‌شود شیطان. می‌آید، وقتی‌كه ادا شد آن‌وقت می‌رود كنار می‌نشیند شروع می‌كند كف زدن به به به رسیدم به آرزوی خودم، رسیدم به آرزوی خودم. خلاصه باید به خدا پناه برد مسئله خیلی مهم است، باید به خدا پناه برد. مطلب دقیق است، مطلب حساس است و همه ما هم می‌دانیم و همه می‌دانیم اگر ندانیم مسئول نیستیم و مكلّف نیستیم می‌دانیم و به خوبی هم می‌دانیم.

 این مسئله جنبه سلبی قضیه است و جنبه منفی خلقت شیطان است. ولی مگر خدای متعال بیكار بود كه بیاید و یك موجودی را خلق كند كه این كارش دائماً تخریب باشد، كارش دائماً از بین بردن استعدادها و از بین بردن قابلیت‌ها باشد. كار خداوند كه عبث نیست و لغو و لهو نیست، فعل خداوند عین مصلحت است و عین حق است و عین واقع.

 در جلسه گذشته عرض شد كه خلقت انسان برای رسیدن به آن مرتبه متوقع است و برای رسیدن به آن مرحله خلیفةاللَهی است. خدای متعال در مرتبه ذات خود واجد همه اوصاف و لوازم كمال و نعوت جمالیه و جلالیه است؛ یعنی خدای متعال ذات او اصل خیر و اصل وجود است. و تراوشات ذات او همه بر اساس این مسئله خیریت و صلاح و حُسن است. ولی آثار پروردگار از نقطه نظر جامعیت صفات پروردگار دارای مراتب مختلفی است. ما در همین عالم مشاهده می‌كنیم: موجودات این عالم جماد دارد، حیوان دارد، نبات دارد، موجودات لطیف هست، موجودات ثقیل هست، انسان هست، جن هست، ملائكه هست، عالم عقول و عالم ارواح هست. تمام اینها جلوه‌های متفاوت پروردگار است از نقطه نظر میزان و مرتبه صفات متّصف ذات كه آن صفات موجب و باعث شكل‌بندی و رتبه‌بندی و ساختاری اشیاء خارجی می‌شود؛ یعنی وقتی‌كه خدای متعال‌

 یك وجودی را خلق می‌كند از نقطه نظر خصوصیات وجود به مرتبه و مرحله همان قابلیت و ماهیت از آن خصوصیات وجود و آثار وجود بر او افاضه می‌كند. لذا این اختلاف در عالم همه بر اساس این مسئله به‌وجود می‌آید.

 قابلیت‌های وجودی در اشیاء خارجی متفاوت است یك شی‌ء جماد است، یك شی‌ء نبات است؛ یعنی همان جمادیت را دارد به اضافه رشد و تكثّر و تولید مثل. یك شی‌ء دیگر را شما می‌بینید اینها حیوان است همان خصوصیات را دارد و اضافه و همین‌طور تا به یك مرتبه‌ای می‌رسد كه ملائكه هستند و در آن مرتبه عقل تام حاكم است و صلاح تام و حُسن تام در همان مرتبه كه در آن مرتبه استعداد وجود ندارد بلكه فعلیت فعلیت محض است كه آن عالم عالم ملائكه هست. از عالم ملائكه بالاتر خدای متعال موجودی را خلق كرده است كه آن موجود مرتبه‌اش مرتبه‌ای است بالاتر و فعلیت او عین فعلیت خود ذات پروردگار است؛ یعنی وجودی را كه خدای متعال قالب‌بندی كرده است وجود خود را به صورت محدود با تمام صفات و با تمام شرایط و با تمام خصوصیات ذات خلق كرده است.

 پس بنابراین این وجود كه همان وجود نازله پروردگار هست به اسم انسان در این عالم تحقق پیدا می‌كند. این وجود، وجود انسان است. روحی كه از این وجود تراوش كرده است و از ذات پروردگار تنازل پیدا كرده و در كالبدی به اسم جسم استقرار یافته است. البته این مجازاً است در این كالبد، كالبد در تحت تسخیر روح است، نه اینكه روح ... چون مجرّد نمی‌تواند ظرف ماده بپذیرد. این ظرف كه ماده است در تحت تسخیر روح و در تحت تسخیر نفس است تسخیر بالفعل، تسخیر بالفاعلی و این نفس نفس قابل است، بدن بدن قابل می‌شود. این روحی كه از ناحیه پروردگار آمده است، در اینجا این روح به عنوان یك موجود مجمل كه می‌خواهد آثار پروردگار را در خارج به نحو كلّی بروز و ظهور بدهد، این موجود مجمل برای رسیدن به این مرتبه فعلیت باید یك دوری را بگذراند، باید یك سیكلی را طی كند، باید یك راهی را برود كه خود را از آن مرتبه اجمال كه مرتبه ذات است و آن مرتبه مرتبه هوهویت است و در آن مرتبه نه اشاره‌ای می‌توان كرد و نه می‌توان از او سخنی گفت و نه می‌شود نسبت به آن مرتبه تفكر كرد و فكر انسان نسبت به آن مرتبه از این نقطه نظر الكن است كه خودِ فكر یك پدیده مادون ذات است؛ چگونه ممكن است پدیده مادون ذات پروردگار بتواند به كنه ذات پروردگار احاطه علمی و اشراف علمی پیدا بكند؟! بناءً علی هذا می‌تواند تصوراتی و مبهماتی از آن مرتبه داشته باشد.

 حالا آن مرتبه ذات كه مرتبه هوهویت است آمده پایین به شكل نفس مجمل و نفس مبهم به این كالبد و جسم تعلّق گرفته كه می‌فرماید: فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ‌ الحجر، ٢٩ تا وقتی‌كه آدم به صورت گِل روی زمین افتاده بود، الآن این مرده‌ای كه در غسالخانه است فرض كنید كه یكی از همین‌ها حضرت آدم بود ملائكه نباید در این به او سجده كنند چون این بدن است. به بدن سجده نكردندها این نكته را متوجّه باشیم تا وقتی‌كه به قضیه شیطان می‌رسیم بدانیم كه شیطان چه اشتباهی كرد الآن اگر در این غسالخانه، در این قبرستان برویم، همین الآن در این ساعت در این روز جمعه می‌بینیم جنازه‌هایی را آوردند اینها هركدامشان یك‌

 انسانند دیگر، هركدام اینها یك بشرند. حالا فرض كنید ده تا از این جنازه‌ها را هم در مقابل هم بگذارند خطاب‌ اسْجُدُوا لِآدَمَ‌ تعلّق نمی‌گیرد چون اینها جنازه هستند. جنازه چه ربطی به آدم دارد. هزار تا از این جنازه‌ها را هم شما در كنار همدیگر ردیف كنید باز خطاب‌ وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ‌ به این جنازه‌ها تعلّق نمی‌گیرد ولو هزار تا باشد. اینها همه گوشت و استخوان و مو هستند، چیز دیگری نیستند گوشت و استخوان و مو در گوسفند هم هست تفاوتی ندارد. حالا آن وزنش سی كیلو است این صد و سی كیلو، آن به آن شكل است این به شكل دیگر، حالا آن چهار تا پا دارد این دو تا پا دارد، امّا مسئله و قضیه یكی است تفاوتی نمی‌كند.

 تا وقتی‌كه آدم به شكل گِل و خاك بود همین جنازه‌هایی است كه در قبرستان است و در این موقع خطاب تعلّق نگرفت؛ امّا وقتی‌كه خدا فرمود: فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي‌ وقتی این جنازه شروع كرد حركت كردن حالا فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ‌. مگر گوسفند حركت نمی‌كند؟ مگر رمه‌های گوسفند حركت نمی‌كنند؟ چرا ملائكه با اینكه گوشت اینها یكی است، خون اینها یكی است حالا در بعضی از سلول‌ها و مواد بدن و در خصوصیات یك تفاوت‌هایی هست ولی بالأخره یكی است دیگر. خون، خون است دیگر حالا این گروهش با آن گروه فرق می‌كند. مگر خود انسان‌ها گروهشان با هم دیگر تفاوت ندارد؟ خون یكی را به آن یكی بزنند فوری می‌میرد باید گروه خون‌ها به هم بخورند. اینكه مایه افتراق نیست. اینكه آمد این بدن شروع كرد به حركت كردن چه پدیده‌ای به‌وجود آمد؟ هان كه وقتی این پدیده به‌وجود آمد خطاب سجده به ملائكه تعلّق گرفت. این پدیده عبارت است از روح‌اللَهی، روح خدا. پدیده‌ای به‌وجود آمد كه اگر این پدیده مانند پدیده خود ملائك بود آیا ملائكه مأمور به سجده می‌شدند؟ نه دیگر، چرا؟ چون مثل خودشان است، دیگر سجده نمی‌خواهد.

 هیچ‌وقت شده شما معامله‌ای بكنید كه در آن معامله خریدار و فروشنده هر دو به یك میزان و به یك اندازه بهره بگیرند؟ فرض كنید كه شما یك هزار تومانی را بدهید و در قبال این هزار تومان یك جنسی را بخرید كه دقیقاً هزار تومان قیمت داشته باشد؟ بله، یك جنسی را می‌خرید كه هزار و صد تومان قیمت دارد ولی به هزار تومان می‌خرید كه صد تومان در اینجا سود كرده‌اید امّا دقیقاً پول را بدهید جنسی را كه در بازار به همان قیمت است بخرید آدم عاقل این كار را انجام نمی‌دهد، اینجا چیزی گیرش نیامده به مقدار این مبلغی كه داده به همان مقدار نه بیشتر چیزی گرفته. عاقل این كار را انجام نمی‌دهد.

 اگر قرار بود ملائكه بر یك موجودی سجده كنند كه از نظر رتبه و ساختار وجودی و از نظر صفات و ملكات مانند آنها باشد پایین‌تر كه هیچ مانند آنها باشد دلیلی بر سجده نیست، این سجده سجده عبث خواهد بود، این سجده لغو خواهد بود. پس چه چیزی در اینجا وجود دارد كه ملائكه را وادار به سجده كرد؟ آن عبارت است از یك حقیقتی كه آن حقیقت را شیطان فهمید و ملائكه نفهمیدند.

 روزی در خدمت مرحوم آقای حدّاد بودیم در سفری كه به اتّفاق مرحوم آقا مشرف شده بودیم سن من در آن موقع حدود هفده سال بود یك شب صحبت از كیفیت خلقت شیطان به میان آمد. ایشان یكی از اسرار را كه من تابه‌حال نشنیدم در آن شب فاش كردند؛ فرمودند كه رسم پادشاهان و ملوك سابق بر این بود كه در اواخر عمرشان وقتی‌كه احساس می‌كردند فوتشان نزدیك شده، اینها مالك‌الرّقاب همه بودند دیگر، خزانه مملكت و دخل و تصرّف دست اینها بود، كسی هم نمی‌گفت چرا و حساب و كتابی هم نبود. این ملوك به مقام الوهیت و مقام ربوبیت رسیده بودند! می‌دانید چرا؟ چون خداوند می‌فرماید: لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ‌ الأنبیاء، ٢٢ كسی در روز قیامت از خدا نمی‌تواند سؤال كند ولی همه مردم مورد سؤال هستند. انسان هم ممكن است به مقام ربوبیت بزرگداشت پیدا كند، ارتقا پیدا كند كه در هر عملی كه انجام می‌دهد مسئول واقع نشود! البته این هم یك مقامی است!

 تمام خزانه مملكت و تمام اوضاع و احوال همه دست این ملوك بود: طلاها و جواهرات و این مسائل. می‌رفتند یك معماری را صدا می‌كردند و بعد می‌گفتند باید یك خزینه‌ای بیرون از شهر در یك جایی برای ما درست كنی كه این جواهرات را ما در آنجا قرار بدهیم و به‌عنوان دفینه كه كسی هم از آن مطّلع نباشد. آن بخت‌برگشته هم می‌آمد و گول عنایت و وعده‌های پوچ این سلطان را می‌خورد به اتفاق بنّا و خدمه و اكرِه‌[[2]](#footnote-2) و اینها می‌رفتند یك جایی را درست می‌كردند و وقتی‌كه كاملًا این انجام می‌شد ایشان می‌فرمودند كه: خیلی مخفیانه در نصف شب تمام خزینه را منتقل می‌كردند به آنجا و بعد هم مهر و موم می‌كردند. و این معمار بیچاره و تمام [آنها] را می‌آوردند در آن قصر و بعد هم ترتیب همه داده می‌شد.

 این سرّ است و كسی هم نباید از آن خبر داشته باشد اگر حالا فردا این معمار آمد رفت به زنش گفت، یا آنها رفتند به بقیه گفتند، هیچی تمام این زحمات همه هدر می‌رود. آن بیچاره‌ها نمی‌دانستند در پس این عنایت ملوكانه چه پیازداغ و چه مسائل و چه روغنی قرار گرفته! گول می‌خوردند و بعد هم سرشان را به باد می‌دادند و لذا از این قضیه هیچ‌كس در دنیا خبر نداشت مگر فقط همین پادشاه، فقط این می‌دانست كه الآن در كجا چه سرّی نهفته است كسی خبر از این مطلب نداشت.

 الآن هم همین كار را می‌كنند دیگر! الآن در دنیا اگر می‌خواهند یك مطلبی را انجام بدهند یك شخصی را اعدام كنند كه كسی نفهمد، می‌روند او را اعدامش می‌كنند بعد خود قاتل را هم اعدام می‌كنند، بعد آنكه این را كشته این‌طوری كه ما شنیدیم. نمی‌دانیم همین‌طور است؟ قاعدتاً باید همین‌طور باشد تا اینكه دیگر به‌طور كلی هیچ اثر و ردّ پایی از این وجود نداشته باشد. اینها هم همین كار را انجام می‌دادند.

 مرحوم آقای حدّاد فرمودند: وقتی‌كه خداوند این حقیقت وجود خودش را در آدم قرار داد شیطان داشت تماشا می‌كرد. هان خیال نكنید شیطان یك همچنین موجود عادی است ها. شیطان به سرّی كه خدا در آدم قرار داد اطّلاع پیدا كرد و فهمید كه این مخلوق با سایر مخلوق‌ها تفاوت دارد. مطلبی را شیطان فهمید كه ملائكه نفهمیدند. نكته اینجاست؛ خدا گفت پس حالا فهمیدی حالا باید تشریف ببری. سرّ را فهمیدی دیگر.

 شیطان رو كرد به خدا گفت: من راز نگه دارم، سرّ تو را به كسی نمی‌گویم و این را برای خودم نگه می‌دارم. خدا گفت: بسیار خوب حالا كه این‌طور شد ما دست به تركیبت نمی‌زنیم.

 اینجا شیطان به جای اینكه از این موقعیتی كه پیش آمد برای مرتبه عبودیت خودش استفاده كند و خود را در قبال عظمت پروردگار كوچك ببیند یك‌مرتبه شیطنت خودش شروع كرد به فعالیت و كار كردن، هان چه شد؟ چرا این سرّ را در من قرار ندادی؟ از اینجا قضیه شروع شد. قالَ أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَ‌؛ خیال كردی تو داری این را بر من فضیلت می‌بخشی؟ واقعاً باید پناه به خدا ببریم لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى‌ يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا الإسراء، ٦٢؛ اگر به من تا روز قیامت مهلت بدهی من تمام این ذریه از این كسی كه سرّ را در این قرار دادی امروز می‌بینید در كتاب‌ها نوشتند فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به یكی، تمام از این چرندوپرندها، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به پسرش، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به همسایه‌اش، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به خانمش. از این مسائل ها؟! اینها نفهمیدند، آن سرّ را آمدند با این سرّ قاطی كردند لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر مرا تأخیر بیندازی تا روز قیامت‌ لأحتنكن، أحتنكن‌ یعنی لجام می‌زنم. تمام ذریه این را همه را لجام می‌زنم. وقتی یك اسبی را لجام بزنند دیگر آن اسب در اختیار راكب است، به هرجا كه بخواهد می‌بردش. اسبی كه همین‌طوری سوارش بشوند، مركبی را كه همین‌طوری سوارش بشوند خودش به راه خودش می‌رود. برای اینكه او را هدایت كنند یك لجام به دهان می‌زنند، از این طرف بكشند به این طرف هدایت می‌كند از آن طرف بكشند به آن طرف. من هم می‌آیم به این بنی‌آدم لجام می‌زنم هرجا بخواهم خودم می‌كشانم: به چپ بكشم، به راست بكشم. إِلّا قَلِیلًا؛ فقط یك عدهّ كم. فقط یك عدّه كم هستند.

 راجع به این مسئله خیلی دیگر جای صحبت دارد كه منظور از این قلیل چه كسانی هستند. همین‌قدر خدمت رفقا عرض كنم كه مقصود شیطان افرادی است كه به مقام مخلَصین رسیدند. حتی اصحاب الیمین را هم می‌گوید لجام می‌زنم، حتی آنهایی كه در بهشت می‌روند. بهشت مراتبی دارد از مرتبه پایین دارد تا مرتبه بالا، آن كسی را كه نمی‌توانم لجام بزنم آن كیست؟ فقط آنهایی هستند كه به مقام مخلصین ... در آن آیه دارد قَسَم می‌خورد. قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ\* إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ‌ ص، ٨٢ و ٨٣ پس معلوم می‌شود مخلصین همان إِلّا قَلِیلًا است. فقط اینها هستند كه دهانشان لجام ندارد.

 حالا تكلیف ما چیست؟ خدا هم می‌گوید عیب ندارد بالأخره بشر است و بشر هم جایزالخطاست. باید با مراقبه كم‌كم، كم‌كم این لجام را از دهان برداشت آن وقتی‌كه انسان از مرتبه نفس دیگر بیرون بیاید. روزنه‌هایی كه او می‌تواند از آن وارد بشود همه را ببندد آن‌وقت او آهنگ مصیبت سر می‌دهد و دیگر از این فرد قطع امید می‌كند، آن زمان. تا به آنجا نرسیدیم رفقا باید بدانیم مشمول این آیه هستیم، دیگر حالا خودمان می‌دانیم خودش گفته، در قرآن نوشته، از خودم نمی‌گویم.

 خدا هم می‌گوید: حالا كه این‌طور است‌ قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُكُمْ جَزاءً مَوْفُوراً الإسراء، ٦٣ برو از اینجا بیرون، خودت و كسانی كه تو را تبعیت می‌كنند جهنّم جزای آنها خواهد بود. بعد خدا دارد در اینجا

 راه یاد می‌دهد وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ ... الإسراء، ٦٤ با بانگ خود و با صدای خود و با زمزمه خود و با وسوسه خود دل اینها را نسبت به دنیا بلرزان. اسْتَفْزِزْ یعنی بلرزان. آن استحكامی كه باید در قبال من داشته باشند و آن محكمی و ایستادن در مقابل حق و تمام مطالب را به كنار گذاشتن، آن استحكام را شروع كن به نرم كردن، بِصَوْتِك برو در گوششان بخوان. حالا این صوت چیست؟ بماند!

 وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ‌ با تمام توان خود، با سواره نظام و پیاده نظام خَیلِ یعنی سواره نظام، رَجِلِك یعنی پیاده نظام با سواره نظام یعنی با تمام توان نسبت به افراد یكی را با پیاده نظام نمی‌تواند، قوی است باید با سواره نظام رفت. یكی را با یك لشكر پیاده نمی‌شود باید با یك لشكر زره‌ای رفت. قلعه‌های محكم درست كرده با آلات و ادوات عادی نمی‌شود رفت و او را تخریب كرد، نمی‌شود او را استفزاز كرد، نرم كرد، دلش را نسبت به دنیا نرم كرد. باید با تجهیزات به جنگ او رفت.

 تجهیزات چیست؟ تجهیزات عبارت است از وسوسه خنّاسان و اموری كه انسان را نسبت به دنیا متمایل می‌كند. برای شما تجهیزات یك لیوان خمر و مسكر نیست چون این تجهیزات فایده‌ای ندارد. برای شما شیطان با تجهیزات سرقت و امثال اینها جلو نمی‌آید چون اینها فایده ندارد. برای شما شیطان با چه می‌آید؟ ظریف‌تر می‌آید جلو، عمیق‌تر می‌آید جلو، هان این منم كه مورد توفیق الهی قرار گرفتم! این منم كه الآن یك همچنین موقعیتی را دارم، این منم كه الآن حسابم از بقیه جدا شده، نگاه كن الآن بقیه كجا می‌روند ما كجا آمدیم! این با این تجهیزات می‌آید. معلوم است مسائل عادی كه برای افرادی كه از این مراتب گذشتند دیگر كارایی ندارد. آنها برای افراد عادی است.

 بعد می فرماید: شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ‌ الإسراء، ٦٤ البته زن در اینجا نیست، اموال و اولاد است. البته آن را هم می‌توانیم قاطیش كنیم، حالا چه مرد چه زن تفاوت نمی‌كند، البته روایت هم به این مضمونش داریم بیا در اموال و در اولاد با اینها شریك شو، بیا همنشین شو. نشستی در اتاق، زن و فرزندت نشستند تو هم بیا اینجا شریك شو، تو هم بنشین نفر چهارم بشو، تو هم نفر پنجم بشو، خدا دارد می‌گوید ها، می‌گوید بیا این كارها را بكن. خودم دارم یادت می‌دهم، خودم دارم یادت می‌دهم.

 وَ عِدْهُمْ بیا به اینها وعده بده، وعده بده اگر این كار را بكنی به اینجا می‌رسی. اگر این كار را بكنی این‌قدر اموال پیدا می‌كنی. اگر این دروغ را بگویی به این منافع می‌رسی اگر این تهمت را بزنی در عوض این مسائل برایت پیدا می‌شود. اگر این آبرو را ببری تو برتری پیدا خواهی كرد. وَ عِدْهُمْ وعده بده. هی وعده سر خرمن، عین وعده‌های عمر سعد، مگر سر خرمن نبود؟ ابن زیاد به او نامه داد حكومت ری را به تو می‌دهم در مقابل چه؟ در مقابل كشتن پسر رسول خدا، این می‌شود وعده، وعده داد دیگر. بعد وقتی‌كه رفت به وعده عمل كند گفت كو؟ كدام نامه؟ گفت این. گرفت پاره كرد گفت حالا چه می‌فرمایید؟ تمام شد، تمام شد. اقلًا نگذاشت برود ری حالا كشته، بگذار حالا دو ماه برود آنجا عقده نگیردش كه اقلًا یك سلطنتی بكند. یك ثانیه هم موفق به این نشد، این می‌شود وَ عِدْهُمْ.

 بعد خدا می‌فرماید: درست است من می‌گویم وَ عِدْهُمْ ولی ای بشر بدان‌ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلَّا غُرُوراً الإسراء، ٦٤ تمام وعده‌هایش همه گول است همه‌اش كشك است، اصل ندارد، حقیقت ندارد، ریشه ندارد. وعده می‌دهد به این منافع می‌رسی امّا همین‌كه به این منافع رسیدی فوراً حضرت عزرائیل می‌آید جانت را می‌گیرد بفرما. وعده می‌دهد كه اگر این كار را بخواهی انجام بدهی امّا خبر از اینكه یك بلای آسمانی بیاید یك‌مرتبه بیفتد به جانت و نگذارد اقلًا این آب از گلویت پایین برود نداری، خبر از این نداری.

 چندی پیش یك قضیه‌ای اتّفاق افتاده بود و من از این مسئله مطّلع بودم. یك شخصی از دنیا رفته بود و یك فرد آمده بود با إعمالی كه در این‌طرف و آن‌طرف كرده بود، آن ارثی كه باید به یك بچّه‌ای برسد، بچّه‌ای كه سر پناهی نداشت ولی واقعاً وارث حقیقی او بود آمد به توسط یك كارهایی، یك چیزهایی ارث هنگفتی هم بود، برای یكی از افرادی بود كه اصلًا خارج از ایران زندگی می‌كرد و در همان‌جا هم از دنیا رفت آمد این را با دوستانی، با افرادی، با كسانی تمام اینها را تصاحب كرد. یك هفته از این قضیه نگذشت در یك مسافرتی كه خواست به خارج بكند در همان هواپیما سكته كرد و مرد. ببینید این می‌شود وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلَّا غُرُوراً. حالا باید بروی آنجا، حالا ای كاش از دهانت پایین می‌رفت، حالا آن بماند. نه تنها این آب از گلویت پایین نرفته حالا آنجا منتظرت هستند. تشریف بیاورید یك مدّتی در خدمتتان باشیم! این می‌شود وعده. خدا خودش می‌گوید: من خودم به شیطان می‌گویم وعده بده ولی دارم به شما هم می‌گویم كه گول این وعده‌های این را نخورید. این برای این است.

 این نظامی را كه خدای متعال برای انسان قرار داده است این نظام باید به وسیله اختیار به فعلیت و نتیجه برسد؛ بدون اختیار یعنی آهن، یعنی چوب، یعنی دیوار. اگر این بشر بخواهد به آن نقطه‌ای كه مسجود ملائك واقع شد برسد باید این راه را با اختیار انجام بدهد. اگر راه او یك طرفه باشد دیگر اختیار معنا ندارد، اگر راه او یك سمت باشد و فقط نكات حُسن به نظر او بیاید نه نكات غیرحُسن و فقط اوامر الهی در نزد او بیاید نه جاذبه‌های مخالف با امر پروردگار، دیگر اختیار یعنی چه؟ شما از این آهن توقع صحبت كردن را دارید؟ شما از این دیوار توقع حركت را دارید؟ نه چرا؟ شاكله این دیوار شاكله سكون است. یك راه بیشتر ندارد فقط استقامت ایستادن، اگر بخواهید حركت كند باید با كلنگ بیفتید به جانش خرابش كنید. این دیوار از اینجا به جای دیگر نمی‌آید، این آهن هیچ‌گاه به صحبت و تكلّم نمی‌آید، یك راه دارد جامد است یك مسیر بیشتر ندارد. ملائكه یك راه دارند كه در آن مرتبه توقف كردند.

 امّا اگر انسان بخواهد به آن نكته برسد و بر ملائكه ترجیح پیدا كند باید عملی مافوق او انجام بدهد. آن عمل، عمل اختیار با وجود جهات جاذبه در مقابل اوامر الهی است. پس وقتی‌كه می‌خواهد حركت كند باید اینها را كنار بزند. یكی‌یكی این مطالب را باید كنار بزند، این تعلّقات را باید كنار بزند، این جاذبه‌ها را باید كنار بزند تا بتواند یك پلّه خودش را بالا ببرد، ببرد ببرد تا آن حقیقت مجمل و مبهمی كه از ذات پروردگار آمده و

 در این دنیا به این كالبد تعلّق گرفته آن حقیقت را در مقام تفصیل و در مقام رشد و در مقام فعلیت و در مقام كارپردازی او به آن رتبه برساند؛ این می‌شود انسان كامل.

 برای رسیدن به آنجا ما شیطان نمی‌خواهیم؟ باید شیطان باشد دیگر، باید جاذبه‌ها در مقابل قرار بگیرد، باید خصوصیاتی كه بتواند ذهن را به سمت خود و به سمت عالم دنیا توجّه بدهد وجود داشته باشد تا انسان بخواهد خود را بیرون بِكشد؛ اینكه می‌خواهد خود را بیرون بِكشد یعنی سلوك. پس متوجّه شدید سلوك چیست؟ سلوك یعنی قرارگرفتن در دو جریان و دو قطب مخالف؛ یك قطب دعوت به سوی حقّ كه این دعوت از ناحیه ملائكه برای انسان تداعی می‌شود، از ناحیه پیامبران برای انسان می‌آید، از ناحیه اولیا خدا دائماً گوشزد می‌شود. قطب دیگر دعوتی است از ناحیه شیطان و جنود شیطان كه آنها را در قبال این دو قطب قرار می‌دهند.

 پس بنابراین دیگر كسی نیاید بگوید شیطان ما را گول زد و ما اختیار نداشتیم! كاری كه شیطان می‌كند هیچ دخل و تصرّف در ما نیست؛ رفقا بدانید: شیطان در ما تصرّف نمی‌كند ماییم كه در خود تصرّف می‌كنیم. وسوسه را كه به‌وجود می‌آورد؟ شیطان، در آن حرفی نیست. چطور وقتی‌كه نماز می‌خوانیم گردن خدا نمی‌اندازیم گردن خودمان می‌اندازیم امّا وقتی‌كه گناه می‌كنیم آقا ببخشید شیطان ما را گول زد. چرا اسم شیطان را اصلًا می‌آورید؟ می‌خواهی از زیر بار مسئولیت شانه خالی كنی می‌گویی شیطان، بگو خودم. چرا وقتی‌كه نماز می‌خوانی نمی‌گویی آقا خدا باعث شد كه من نماز بخوانم، وقتی روزه می‌گیری نمی‌گویی خدا باعث شد من روزه بگیرم، وقتی حج انجام می‌دهی نمی‌گویی خدا باعث شد من حج انجام بدهم، تازه سه تا منّت هم سر خدا می‌گذاری، زن و بچّه را ول كردم آمدم حج. هان؟ چرا این را نمی‌گویی؟ امّا وقتی‌كه نوبت ... آقا ببخشید دیگر چه كار كنیم شیطان گولمان زد یك كار غلطی كردیم و خلاصه یك خلافی كردیم. چرا اسم شیطان را می‌آورید جلو؟ شیطان چه كار كرده؟ شیطان همان كار را انجام داده كه ملائكه كردند. هیچ گناهی ندارد به شیطان چه مربوط است، شیطان چه كار كرده؟ یك وقت شیطان می‌آید گریبان ما را می‌گیرد و به این عمل وا می‌دارد آن موقع حق اعتراض داریم.

 كاری كه شیطان می‌كند با كاری كه ملائكه می‌كنند هر دو یكی است. منتها ملائكه انسان را وسوسه می‌كنند به سمت عالم نور و عالم روحانیت و قرب به پروردگار و به سمت عالم تجرّد و به سمت عالم انبساط و عالم بهجت و بها. شیطان انسان را وسوسه می‌كند به سمت عالم غرور، به سمت عالم كثرات، به سمت عالم دنیا و به سمت ظلمات و شهوات و لذائذ و هواهای نفس. پس هر دو یك كار انجام می‌دهند شكلشان فرق می‌كند. نه ملائكه انسان را در تحت تسخیر و اجبار برای وفود نسبت به آن عالم قرار می‌دهند و نه شیطان گریبان انسان را می‌گیرد و انسان را وارد در كاری می‌كند هیچ‌كدام. اگر ملائكه انجام بدهند ما هنر نكردیم و اگر شیطان انجام بدهد عقاب متوجّه ما نیست و تكلیف متوجّه ما نیست، هر دو یك كار انجام می‌دهند. شیطان را باید لعنت بكنیم‌ها پس بی‌خود نه بیاییم اضافه بر آنچه كه خدا فرموده برگردن شیطان بگذاریم نه آقاجان! تقصیر خودمان است همه چیز تقصیر خودمان است و نه اینكه اضافه بر آنچه كه ملائكه و نفوس مجرّده و عالم ارواح برای ما انجام می‌دهند ما اضافه بر آنها قرار بدهیم، ابدا.

 فلذا اصل و اساس برای تربیت و سیر و سلوك الی اللَه عبارت است از اختیار، اختیار در هرجا بود سلوك است و اختیار در هرجا نبود سلوك نیست.

 بارها مرحوم آقا می‌فرمودند: این امراض و ابتلائاتی كه خداوند نصیب افراد می‌كند اینها برای كم‌شدن بار گناهانشان است ولی باعث رشد و ترقی نخواهد بود، آنكه باعث رشد و ترقی هست عمل اختیاری است. مرض كه اختیاری نیست؛ یك ویروس می‌آید می‌رود در تن من ما را مریض می‌كند اینكه اختیاری نیست. یك میكروبی وارد بدن می‌شود اینكه اختیاری نیست. بله، آن تحمّل و صبری را كه انسان در این قبال می‌كند هی او را لطیف می‌كند، هی او را پاك می‌كند، ولی پاك كردن با رشد كردن دوتاست. بچّه هم خیلی پاك است معصوم است، بچّه پنج ساله و شش ساله معصوم است پاك پاك است ولی رشد كرده؟ نه رشد ندارد مرتبه‌اش همان است، مرتبه‌اش همان است. پاك‌تر از بچّه نوزاد كه تازه به دنیا آمده آن روز اول شما سراغ دارید؟ معصوم معصوم است اصلًا در عالم فناست. در عالم فناست و هیچ نمی‌فهمد پاك‌تر از این، ولی رشد دارد؟ رشدی نكرده. مرتبه‌اش همین است. این فایده ندارد، این اثری ندارد. آن رشدی كه بر انسان مترتب می‌شود به‌واسطه عمل اختیاریست. آن باعث می‌شود انسان رشد كند، و الا در همان مرتبه می‌ماند. بله، ممكن است از اصحاب‌الیمین باشد ممكن است در فلان مرتبه قرار بگیرد امّا آن تجردی كه تعلق را به سمت قرب تغییر می‌دهد آن بر اساس تكلیف است و بر اساس اختیار است.

 پس حالا متوجّه شدیم كه شیطان چیست؟ شیطان یك پدیده‌ای است كه خدای متعال این پدیده را خلق كرده است برای اینكه سالك را به مقام قرب برساند. منتها از چه راهی؟ از راه برعكس. نمی‌گوید برو به طرف خدا می‌گوید بیا این را انجام بده، بیا خلاف كن؛ نمی‌گوید بیا نماز بخوان، نمی‌گوید خلوص نیت داشته باش می‌آید آن طرف را می‌گوید. «گفت: ادب از كه آموختی؟ گفت: از بی ادبان. هرچه او بی‌ادبی كرد من خلافش را كردم.»[[3]](#footnote-3) این قضیه شیطان هم همین است. او می‌گوید این را انجام بده، تا وقتی‌كه گفت این را انجام بده یك مرتبه زنگ به صدا درآمد هان نگاه، اینجا موقع تصمیم‌گیری است ها، شیطان می‌آید چه‌كار می‌كند؟ مثل یك استاد اخلاق و مربّی نفوس می‌آید كار انجام می‌دهد. شوخی نمی‌كنم رفقا ها!

 استاد اخلاق می‌آید چه می‌كند؟ می‌آید مواردی كه در ذهن و در نفس و در زوایای قلب، آن موارد از دیدگاه خود ما مخفی است می‌آورد و نشان می‌دهد و می‌گوید بر طبق این باید عمل كنی. كاری كه شیطان می‌كند چیست؟ آن هم كه شیطان می‌كند همان زوایا و همان خصوصیاتی كه در نفس ما مخفی است و ما اطّلاع نداریم در مواقفی كه خداوند برای انسان پیش می‌آورد آنها را می‌آورد در جلوی ما قرار می‌دهد. حبّ به دنیا را می‌آورد در جلوی ما قرار می‌دهد ببین چه قشنگ است. شخصیت پرستی، هزار نفر الآن دارند تعریف تو را می‌كنند اگر این را بگویی دیگر فایده نداردها این‌جوری بیا حرف بزن هان. می‌آورد نشان می‌دهد. الآن نگاه كن چه تمجیدی دارند از تو می‌كنند چه قشنگ داری صحبت می‌كنی، حرف‌هایت را چه كسانی دارند

 گوش می‌دهند، الآن نگاه كن ببین چه تصدّی چه مقامی پیدا كردی! اگر بخواهی در این صحبتت فلان‌كس را هم داخل كنی دیگر این حرف فقط به اسم تو تمام نمی‌شود ها! مردم می‌گویند: نه آن هم یك همچنین حرف‌هایی زده. پس در این سخنرانی اسم فلان‌كس را نیاور، هان قشنگ آنهایی كه در لابه‌لای نفس است و رفته جا انداخته یكی‌یكی می‌كشد بیرون. خدا به او گفته بیا این كار را بكن، می‌كشد بیرون و می‌آید در نزد انسان جلوه می‌دهد، بزرگ می‌كند، باد می‌كند. ولی همه اینها باد است ها! تا وقتی‌كه تركیدید آن موقع شروع می‌كند كف زدن هان به به به حالا وظیفه‌ام را خوب انجام دادم.

 كاری كه یك استاد می‌كند چیست؟ چه كار می‌كند؟ مطالب كلّی را نقل می‌كند و انطباق آن مطالب كلّی بر عهده ماست. مرحوم آقا بارها می‌فرمودند: ما كلیات را می‌گوییم انطباق آن كلیات ... مگر در هر جایی استاد با انسان است؟! مگر در خانه استاد با انسان است؟! مگر در موقع كسب‌وكار استاد با انسان است؟! مگر در موقع درس دادن استاد با انسان است؟! مگر در موقع معاینه كردن استاد با انسان است؟! استاد یك كلّی می‌گوید: آنچه را كه بر خود می‌پسندی و بر فرزندت، همان را برای دیگران بپسند این یك مسئله كلّی. همیشه در مقابل حق بایست ولو اینكه ایستادن در قبال حق تو را از رسیدن به رغائب ... در یك‌جا می‌خواندم یكی از همین استادهای اخلاقی كه از دنیا رفته در جلسه صحبتش رغائب را می‌گفت رغبت! رغائب جمع رغیبه یعنی منافعش سرشار و غیرقابل تصوّر. آن وقت ایشان تعبیر می‌كرد به رغبت! بله شبی است كه رغبت در امشب زیاد است به سوی خدا به به به. آخر مگر مجبوریم صحبت كنیم آقاجان. كی گفته؟ برو بنشین در خانه‌ات! الْحَاقَّةُ\* مَا الْحَاقَّةُ الحاقة، ١ و ٢ را به معنای الحاق معنا می‌كردند الْحَاقَّةُ یعنی كوبنده، الحاق یعنی وصل شدن و و و چه عرض كنم مفسر قرآن!

 استاد می‌گوید این را بیا معنا كن، می‌گوید بیا می‌آید، می‌گوید من حرف كلّی می‌زنم معیار می‌دهم دستت، كلیات را برای تو بیان می‌كنم وقتی بیان كردم باید خودت بروی یكی یكی پیاده كنی. در قبال این حق می‌ایستی شیطان می‌آید این حق را برای تو كمرنگ می‌كند. [می‌گوید:] حالا بیا این كار را انجام بده فردا توبه می‌كنی پس خدا توبه را برای كه گذاشته؟ چه اشكال دارد. نمی‌آید بگوید كه این گناهی كه انجام می‌دهی به فرمایش رسول خدا صلی اللَه علیه و آله: «من اقترف ذنباً فارقهُ عقلٌ لم یعد ابدا»[[4]](#footnote-4) كسی كه یك گناه انجام بدهد یك مقدار از سرمایه وجودی و عقل خود را از دست می‌دهد كه دیگر تا آخر عمر برنمی‌گردد، این را شیطان نمی‌آید بگوید. این را كه می‌آید بگوید؟ این را پیغمبر می‌گوید. پیغمبر این را می‌گذارد در اینجا، شیطان هم می‌گذارد در اینجا. خب بیا توبه كن پس خدا توبه را برای كه گذاشته؟ مگر نگفته‌ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ‌ البقرة، ٣٧ امّا اگر این را الآن انجام بدهی جلو می‌افتی مردم بیشتر تو را می‌پذیرند، حرفت بیشتر مورد قبول است. اسمی از فلان‌كس نیاور فلان نكن، اگر بخواهی این را انجام بدهی، اگر بخواهی در فلان سخنرانیت، اگر بخواهی در فلان مجلس اسمی از فلان‌كس هم بیاوری دیگر به این كسی كه داری بزرگداشت می‌كنی كم توجّه می‌كنند.

 همه به حساب او می‌گذارند. می‌گوید عجب ما كه این همه خرج كردیم این همه می‌خواهیم بزرگداشت، بزرگداشت، بزرگداشت كنیم آن‌وقت این كوچك داشت می‌شود دیگر همه بزرگداشت‌ها از بین می‌رود! این همه مخارجمان، این همه دعوت‌ها از افراد، از شخصیت‌ها، شركت در اینجا، بعد می‌گویند: آقا این هرچه به دست آورده از فلانی به دست آورده؛ پس چه شد، پس برای فلانی بزرگداشت كنیم. هان می‌آید كم‌كم لحن خطابه را تغییر می‌دهد جملات با هم تغییر پیدا می‌كنند وقتی‌كه مونتاژ می‌شود یك صورت مونتاژ می‌شود برخلاف حق در می‌آید. چه كسی این كار را كرده؟ شیطان بزرگوار، استاد چه كرده؟ او گفته حق را بگو تمام.

 بله، حق گفتن اینها را هم دارد خیال نكن، ولی بدان بیچاره بدبخت تو با این نگفتن حقّت خودت را و سرمایه وجودیت را از دست دادی. چه گیرت آمد؟ دوتا به‌به تمام شد. این به‌به‌هایی كه فردا هیچ به دردت نمی‌خورد یك سرسوزن به دردت نمی‌خورد و اللَه به جدّم قسم اگر در روز قیامت آمدید و دیدید كه این به‌به‌ها به اندازه یك سرسوزن به درد خورد بیایید گریبان مرا بگیرید یك سرسوزن. خدا می‌گوید تو سرمایه‌ای را كه من به تو دادم برای آن سرمایه به ملائكه گفتم تو را سجده كنند بیچاره، تو آن سرمایه را از دست می‌دهی برای این به‌به، برای این به‌به‌ها داری از دست می‌دهی، برای این چه‌چه‌ها داری از دست می‌دهی، برای اینكه پشت سرت این را نگویند داری از دست می‌دهی، آن حقیقت را از دست دادی، مقام خلافت‌اللَهی را از دست دادی خودت را در حدّ یك بهیمه [پایین آوردی‌].

 امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمایند: «كالبهیمة المربوطة هَمّها علفها»[[5]](#footnote-5) این مردم مثل چهارپا و حیوانی می‌مانند كه به طویله بستنشان، فقط به كاهی نگاه می‌كند كه در مقابلش قرار می‌دهند و به آن یونجه دارد نگاه می‌كند. این مردم مثل بهیمة المربوطة هستند الاغی كه بستنش به یك ... مثل همین، هیچ هدفی ندارد غیر از اینكه بخورد، تمام، نوبت جدید تمام، نوبت جدید و بعد هم ... آن مقام خلافت‌اللَهی را داری از دست می‌دهی. می‌آید در مقابل قرار می‌دهد. كاری كه استاد می‌كند همین است.

 شما خیال می‌كنید استاد بلند می‌شود می‌آید و شما را از یك مرتبه بلند می‌كند در مرتبه دیگر می‌گذارد؟! بر این خواب‌وخیال خام بمانیم كه یك همچنین قضیه‌ای صورت نگرفته است و صورت نخواهد گرفت. كسانی كه تصوّر می‌كنند استاد می‌آید و انسان را برمی‌دارد و بر جای دیگر می‌گذارد در خواب‌وخیال به سر می‌برند. كاری كه استاد می‌كند با كاری كه ملائكه می‌كنند یكی است. منتها ملك را ما نمی‌بینیم استاد كامل را می‌بینیم. هیچ كاری انجام نمی‌دهد اگر بكند هنر نكرده.

 افراد عدیده‌ای برای بنده نامه می‌نویسند می‌گویند آقا آن ذكری كه مرحوم قاضی به فلان شخص گفتند كه وقتی می‌گفت چشمش پایین می‌افتاد نامحرم را نمی‌دید آن چیست؟ گفتم: اگر این كار را بكنید هنر نكردید

 مرحوم قاضی كه این ذكر را برای سالك نگفته بود؛ یك نفر از نجف آمده پیش ایشان آقا من چشمم به نامحرم می‌افتد، بفرمایید برو انجام بده. اگر ما این كار را انجام بدهیم ما هنر نكردیم ذكر هنر كرده ما چه كار كردیم؟ ما چه هنری كردیم؟ ما به اندازه یك سرسوزن رشد نكردیم. اگر تا آخر عمر این ذكر را بگوییم و به نامحرم نگاه نكنیم تا آخر عمر مثل اوّلیم هیچ تفاوتی ندارد. هنر آن است كه وقتی در دفتر، وقتی در اداره، وقتی در خیابان، وقتی در آنجا قرار می‌گیری و می‌بینی كه چهره زیبایی در قبال تو قرار دارد آنجا سرت را بیندازی پایین. این هنر است و الا همین جوری چشم بیفتد؟ خب از اوّل آدم كور است چه فرق می‌كند پلك آدم را ببندند آدم صبح كه از منزلش می‌آید بیرون اگر بشود حالا نمی‌دانم پزشكان می‌توانند یا نه یك چسب می‌زنند اینها بسته باشد وقتی‌كه آدم برمی‌گردد چسب را باز كند. اینكه شد سلوك؟ سلوك. این ذكر هم همین است. این ذكری كه مرحوم قاضی [فرمودند]، كار چسب را می‌كند. چسب، هیچ كاری انجام نمی‌دهد و مرحوم قاضی این را به شاگردش نگفته چون شاگردش باید تربیت بشود به یك آدم غریبه گفته. آن غریبه‌ای كه عرضه ندارد، همّت ندارد، همّت ندارد، عرضه ندارد، تصمیم ندارد به او گفته آقا این كار را بكن.

 آن مطلبی را كه بزرگان می‌گفتند كه انسان در حِصن قرار می‌گیرد آن مطلب این است كه انسان با اختیار خود، خود را تسلیم محض در ولایت استاد و اطاعت از او بكند؛ نباید مطلب را اشتباه كنیم. كسی كه تسلیم باشد در تحت ولایت امام زمان علیه السّلام قرار می‌گیرد و آن حضرت دست او را می‌گیرد. تسلیم باشد یعنی هر آن این تسلیم را اختیاراً به حضرت ارائه بدهد، در این لحظه تسلیم، ساعت بعد تسلیم، نه اینكه بیاید آنجا در دفتر اسمش را بنویسد ما سالك شدیم خداحافظ شما. نه آقاجان بر این خیال بمان هیچ خبری نیست. در هر ثانیه تسلیم، الآن ساعت یازده و ربع است دیگر وقت هم گذشته است دیگر، هر وقت رفقا خسته شدند بگویند الآن تسلیم، ساعت بعد تسلیم اگر این‌طور باشد آن وقت حضرت می‌فرمایند: فَانّا غَیرُ مُهملین لمراعاتكم‌[[6]](#footnote-6) ما شما را تنها نمی‌گذاریم این است، امام زمان كارش این است نفوسی را كه در ولایت او خودش را قرار بدهد امام علیه‌السّلام می‌آید ولایتش را بر تمام وجود او می‌اندازد و او را در ولایت خودش می‌گیرد. آن حقیقتی كه استاد دستگیری می‌كند، این است. نه اینكه فقط آمدید اسمتان را یادداشت كردید تمام شد و رفت مُهر زدید. نه آقاجان این خبرها نیست، این حرف‌ها نیست.

 راه خدا باید با اختیار باشد، راه خدا باید با عمل باشد. حضرت می‌فرمایند: كسی كه امورش را به خدا بسپارد و لَا یدَبِّرَ العَبدُ لِنَفسِه تَدبِیرًا. خودش برای خودش برنامه‌ریزی نكند، برنامه‌ریزی خدا را بیاورد و در زندگی خودش پیاده كند، این شخص هَانَ عَلَیهِ الدُّنیا و إبلیسُ و الخَلقُ؛ دنیا و ابلیس و خلق برای او آسان خواهد شد.

 عجیب اینجاست و عجیب اینجاست كه وقتی انسان در هركدام از این دو قطب قرار بگیرد، به‌واسطه اشتراك عالم ملكوت با آن خط و با آن قطب، خود او جزو و محو و فانی در آن قطب خواهد شد، و عكس آن‌

 هم همین‌طور است. اگر خودش را در تحت نفوذ و سیطره و هیمنه ملائكه قرار داد از ملائكه می‌شود، آن ولایت ملائكه می‌آید او را می‌گیرد و او می‌شود ملك و بعد بالاتر. امّا اگر آمد خودش را در تحت قطب شیطان قرار داد؛ آن هیمنه و آن شیطنتی كه بر شیطان و جنود شیطان حاكم است آن می‌آید او را هم می‌گیرد این هم جزو مجلس خودشان می‌كند، بیا تو هم جزو ما هستی. می‌آید و جزو او قرار می‌گیرد و آن ولایت می‌آید و او را در خود محو می‌كند، می‌آید محو می‌كند. آن ولایت می‌آید روح این فرد را برمی‌گرداند و همانند روح شیطان او را در خودش ذوب می‌كند می‌شود اولیاء الشیطان، اولیاء الطاغوت. اوّل این‌طور نیست‌ها، اوّل این‌جور نیست. اوّل دلش صاف است، اوّل دلش پاك است، میل به سوی حقّ دارد. یك مرتبه رفت به طرف شیطان بعد شروع می‌كند خودش را ملامت كردن كه ای داد بی‌داد در اینجا خلاف كردم، ای كاش این كار را نمی‌كردم ای كاش فلان نمی‌كردم. بعد یك جاذبه دیگر پیش می‌آید دوباره در اینجا كم‌كم یك مقدار دیگر از ولایت شیطان می‌آید و آن را در خود می‌گیرد، دو نقطه را می‌گیرد، سوم را می‌گیرد، می‌گیرد تا به یك حدّی ...

 مرحوم آقا از قول مرحوم آقای انصاری نقل می‌كردند كه می‌فرمودند: یك نفر بود كه به بعضی از مسائل اطّلاع داشت، به بعضی از علوم اطّلاع داشت، بعضی از تصرّفات را می‌كرد. یك روز من در آن میدان همدان به او برخورد كردم و گفتم دست از این كارهایت بردار كارهای خلاف شرع می‌كرد، كارهای خجالت‌آور می‌كرد، كارهای شنیع می‌كرد گفت: با وجود این كارهایی كه ما كردیم چگونه ممكن است دیگر رحمت خدا شامل حال ما بشود؟ ایشان فرمودند: تو توبه كن رحمت خدا عام است شامل می‌شود. او رفت؛ بعد از یك مدت دیگر من او را ندیدم، دو سه سال بعد وقتی‌كه من او را دیدم، دیدم شیطان تمام وجود او را گرفته، دیگر قابل نیست. رو كردم به او گفتم: دست برنداشتی تا به اینجا رسیدی! گفت: دیگر نمی‌توانم. از جمله كارهایی كه او انجام می‌داد عمل خلاف محصنه به عنوان یك عادت برای او دیگر در آمده بود!

 توجّه می‌كنید كار به كجا می‌رسد؟! اوّل این‌طور نیست‌ها، اوّل این‌جور نیست، با آن كارهایی كه می‌كرد و با آن امور غیرعادی و دخل و تصرّفاتی كه [انجام داد.] اینها را كه می‌آورد؟ شیطان می‌آورد می‌گذارد كه بیا این حربه را در اختیارت قرار دادم، این وسیله را در اختیارت قرار دادم. می‌آید، می‌آید، می‌آید، می‌آید كم‌كم، كم‌كم می‌شود خود شیطان.

 این سوره را همیشه بخوانید: بِسْمِ اللَه الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ\* مَلِكِ النَّاسِ\* إِلهِ النَّاسِ\* مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ\* الَّذِي‌ آن خناس، آن شیطان كه یوَسْوِسُ وسوسه می‌كند در صدور ناس، تا مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ‌ الناس، ١ تا ٦ چه كسانی در صدور ناس وسوسه می‌كنند؟ دو دسته: یكی اجنّه، یكی مردم. این مردم همان‌هایی هستند كه شدند شیطان. شد شیطان. حالا می‌آید بغل انسان می‌نشیند هی شروع می‌كند وسوسه كردن. خیال نكنید این انسان است كه بغلتان نشسته، خیال نكنید اینكه برای شما كارت دعوت فرستاده كه آقا بیایید اینجا انسان است، این شیطان است. این دیگر شد شیطان.

 لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: بترسید از آن زمان و از آن موقفی كه در وهله اوّل جزو اعوان شیطان هستید

 اعوان، كمك كار شیطان هستید، كمك كار ظلمه هستید، به ظلمه كمك می‌كنید، به ظالم كمك می‌كنید و از گُرده شما برای رسیدن به مطامع بهره می‌گیرد و از سكوت شما و كار شما برای رسیدن ... اعوان، كمك می‌كنید و بعداً بشوید أعیان الظلمه خود ظالم. اوّل عون و بعداً عین، اوّل كمك و بعداً عین، عین عین می‌شود چه؟ اوّل عون شیطان است و بعد می‌شود خود شیطان. اینجا دیگر مُهر می‌زنند اینجاست كه خدا می‌فرماید: خَتَمَ اللَه عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‌ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‌ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ ... البقرة، ٧ دیگر مُهر باطل می‌آید روی آن، مُهر باطل می‌آید روی آن و این قلب دیگر قابلیت و استعداد هدایت را از دست می‌دهد. انسان باید از اوّل محكم باشد نگذارد بیاید.

 مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: من نشستم فلان شخص عالم از یكی از شهرستان‌های ایران بلند می‌شود می‌آید پیش من می‌گوید: آقا من شاگرد دارم من افراد را دارم تربیت می‌كنم. بعضی از این شاگردان از من سؤالاتی می‌كنند كه من نمی‌توانم پاسخ اینها را بدهم حالا دارد تعریف می‌كند ایشان می‌فرمودند: تو كه نمی‌توانی پاسخ بدهی چرا داری بار اینها را می‌كشی؟ این را می‌گویند ولی خدا، دارد تذكر می‌دهد تو كه عرضه نداری جواب اینها را بدهی برای چه آمدی مسئولیت تربیت اینها را به‌دوش گرفتی؟ تو مثل راننده‌ای می‌مانی كه نمی‌تواند ماشین براند آن وقت پنجاه تا مسافر سوار می‌كند؟ خب می‌برد تو درّه. آن كسی كه پنجاه تا مسافر سوار می‌كند خودش هم از رانندگی و از جاده‌ها اطّلاع دارد. آمد تذكر داده شد این قبول كرد سرش را پایین انداخت. رفت دوباره به راهش ادامه داد! ببینید شیطان‌ها بغل آقای حدّاد هم نشسته است. شیطان همه جا هست. همچین آمده شریك شده و شارِكهُمْ بیا با اینها شریك شو، رفیق شو كناره‌گیری نكن خوب نیست، ید اللَه مع الجماعه‌[[7]](#footnote-7) انسان باید رعایت جماعت و اتّحاد و جمعیت را بكند! «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» ها اینها را می‌آییم می‌گوییم‌ها. خوب بلد هستیم.

 آقای حدّاد دارد به تو می‌گوید مواظب باش تو داری دستگیری می‌كنی و باری را برمی‌داری كه نمی‌توانی این بار را بر دوش بگیری، بفهم! خب بار را بگذار زمین. بعد می‌فرمایند: بار را بر گُرده كسی بنداز كه باركش باشد. بیا بینداز به عهده من، آن‌وقت ببین می‌توانم راه ببرم یا نه. اگر لنگ زدم بیا جلوی مرا بگیر خیلی رُك، ایشان رُك بودند با كسی تعارف نداشتند بیا بارت را بنداز روی دوش من، اگر لنگ زدم بگو آقا لنگ زدی. لنگ نزدم راهت را داری می‌روی. ایشان با كسی شوخی ندارد. حق كه شوخی بردار نیست، حق شوخی بردار نیست.

 بنده در همین جلد دوم اسرار ملكوت كه راجع به شرح حدیث عنوان بصری است و دارم می‌نویسم چند روز پیش این نكته را در تشخیص استاد، كیفیت استاد و كیفیت راه او نوشته بودم كه: وقتی مرحوم آقا دارند به افراد در هر مرتبه [كه هستند] می‌گویند بیایید سراغ آقای حدّاد، شوخی نكردند. به یكی از دوستانشان كه در اینجاست گفتند، به مرحوم آیة اللَه مطهری رحمة اللَه علیه گفتند آقا بلند شوید بروید پیش ایشان امتحانشان كنید صحبت كنید. این بزرگان كه جاهل نبودند، فاضل بودند، درس خوانده بودند، درس‌

 داده بودند، به مسائل وارد بودند، اطّلاع داشتند، كسی نمی‌توانست اینها را گول بزند، كسی نمی‌توانست اینها را فریب بدهد، كسی نمی‌توانست سر اینها را با جملات زیبا و با عبارات دلنشین كلاه بگذارد، مچش باز می‌شود. اینها این‌جور افرادی بودند. این كه الآن با این محكمی و با این استقامت می‌گوید برو پیش این و امتحان كن و بعد بپذیر در پسِ این كلام چه نهفته است؟ با چه نیرو و چه قدرتی این مطلب را می‌گوید؟

 حالا اگر ایشان من‌باب‌مثال مرحوم مطهری می‌رفتند با آقای حدّاد در بعضی مشكلات و مسائل فلسفی و عرفانی صحبت می‌كردند و آقای حدّاد لنگ می‌زد و گیر می‌افتاد مرحوم آقا دیگر چه جوابی داشت به ایشان بدهد؟ مسئله تمام بود. چه جوابی داشت بدهد؟ بگوید: نه، شما نفهمیدید، شما بروید تسلیم بشوید ده سال دیگر می‌فهمید. می‌گوید آقا برو پی كارت، آقا بگذار برویم پی كارمان چی برود ده سال دیگر، هر جا همین‌طور است دیگر. در هر مكتب و هر درویشی و هر بساطی و هر دكانی هم همین را می‌گویند. آقا بیا تسلیم بشو حالا بیست سال دیگر می‌بینی. كو؟ من دو سال دیگر می‌میرم، چی را بیست سال دیگر می‌بینی؟! آقا بیا تسلیم شو یا برو دلت را صاف كن، دلت صاف نیست. خب بگو چه‌جوری صاف كنم؟ صابون بزنم؟ از این چیزهای ظرفشویی بمالم؟ چه‌جوری صاف كنم؟ راهش را به ما یاد بده. راه یاد بده دیگر آن راهی را كه تو رفتی یاد بده ما هم بهره‌مند بشویم ما هم می‌خواهیم به نعمات الهی برسیم. یك چیزی روی هوا بپرانند و یك حرفی بزنند و ... همین‌طور است، همه جا همین‌طور است آقا.

 امّا در اینجا این حرف‌ها نیست بیا ببین و اختیار كن. اگر دیدی و خلاف اختیار كردی فردا مسئولی. اگر ندیدی و اختیار كردی فردا می‌گوید چرا اختیار كردی؟ این راه این است، این مسیر این است. اوّل ببین، حقّ را تشخیص بده بعد خودت می‌دانی، تا حق را تشخیص ندادی اینجا با جای دیگر از این نقطه نظر هیچ فرقی نمی‌كند. همان چوبی را كه در رفتنِ به جای دیگر در روز قیامت بر ما خواهند زد همان چوب را خدا بر گرده افرادی كه در اینجا بیایند و كوركورانه و از روی هوا و شایعات و تبلیغات و بدون تدبّر و تعقل بپذیرند خواهد كوفت، مسئله این است. دو دوتا چهارتا و شوخی بردار هم نیست.

 مرحوم آقا فرمودند: برو آقا امتحان كن. می‌رود امتحان می‌كند، می‌آید می‌گوید این سید محیی است.[[8]](#footnote-8) آنجا همدیگر را نگاه نكرده بودند، با هم صحبت كرده بودند، مطلب گفتند. مگر من ایشان را ندیده بودم، مگر من پدرم را ندیدم، مگر من بقیه را ندیدم؟! شما خیال می‌كنید من همین‌طوری ... ما كه تسلیم نبودیم الآن اعتراف می‌كنیم تسلیم نبودیم و فقط غیر از اذیت چیزی برای ایشان نداشتیم چه عرض كنم دیگر حالا نمی‌خواهم تعبیراتی بیاورم باعث ناراحتی رفقا بشوم ولی بالاخره دیدیم دیگر، آن را كه دیدیم نمی‌توانیم انكار كنیم. همه را دیدیم رفقا، بنده همه را دیدم، همه افراد در همه سطوح، در همه مراتب را دیدیم.

 گفت:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار \*\*\* چه كنم حرف دگر یاد نداد استادم‌[[9]](#footnote-9)

 انسان باید با اختیار باشد. ها نتیجه‌اش این می‌شود. آن‌موقع بارت را بر دوش باركش نینداختی و به همان مرام ادامه دادی نتیجه‌اش این می‌شود كه عاقبت عمر به كجا كشیده شد مسیرت به كجا كشیده شد. چرا؟ حالا آن دنیا از تو می‌پرسند چرا دستگیری كردی؟ چرا شاگرد داشتی؟ می‌گویند خودت را چه كردی. به تو چه مربوط است، كه گفت بیایی دستگیری كنی؟ كه گفت این همه مرید برای خودت جمع كنی؟ كه گفت این همه شاگرد برای خودت جمع كنی؟ كه گفت جوری آنها را راهبری كنی كه آنها تصوّر كنند غیر از تو كسی وجود ندارد؟ آیا راه را برای آنها باز نگه داشتی؟ یا نه، با چهار چشم مواظب بودی كه از اینجا به جای دیگر تخطی نكنند، جای دیگر نروند. ترس از چه؟ مبادا ول كنند تو را؟ مبادا تو را رها كنند؟ ها؟ اینها همه چیست؟ وَ ما يَعِدُهُمُ‌. اگر این برود آنجا دیگر تو را ول می‌كند ها! نه آقا دیگر مسجد دیگری نباید رفت، دیگر شما هرچه می‌خواهید در همین‌جا پیدا خواهید كرد، در همین‌جا به‌دست می‌آورید! اگر خواست برود شروع می‌كند تمام نقیصه‌ها و تخیلات خودش را راجع به آنها به این بیان می‌كند كه قطعش كند. برود بلند شود برود، بلند شود به آن مجلس هم برود، بلند شود آنجا هم برود، همه مطالب را ببیند، همه را بفهمد، با عقل خودش و با اختیار خودش هركدام را كه خواست بپسندد. به من چه مربوط است؟ به كسی دیگر چه ارتباطی دارد هر كسی باید در راه و در مسیر باشد.

 شیطان در اینجا آمد و خراب كرد أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَ‌ خدایا حالا آمده كار تو به آنجایی رسیده كه این چیزی را كه از خاك درست كردی به من كرَّمْتَ. پس آیه قرآن دارد سرّی را بیان می‌كند این سرّ چه بود رفقا؟ همان كه آقای حدّاد فرمودند بود. قرآن چیزی نمی‌گوید. فقط همین مقدار می‌گوید أَ رَأَيْتَكَ هذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَ‌ حالا این‌طوری شده؟ بگو به من، جواب من را بده أَ رَأَیتَك یعنی جواب من را بده. دارد به خدا می‌گوید، معنایش این است جواب من را بده. این را كه از خاك درست كردی آمدی بر من تفضیل دادی، سرّ خودت را در این گذاشتی؟ حالا كه این‌طور است پس من هم بلند می‌شوم، من هم آدم معمولی نیستم من هم موجودی هستم كه تو به من قدرت دادی، سعه دادی و ظرفیت دادی شروع می‌كنم همه را اغوا كردن، همه را گمراه كردن لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر مرا به تأخیر بیندازی. خدا هم می‌گوید باشد. ما به تأخیر می‌اندازیم. اصلًا خودمان می‌خواهیم، اصلًا خودمان می‌خواهیم. نمی‌گفتی هم مهلتت می‌دادیم. لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى‌ يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَ‌ لجام می‌زنم بر همه ذریه‌اش، فقط یك چند نفری ته كاسه می‌مانند ته غربال، آن كسانی كه مخلصین هستند. بقیه به حسب مراتبهم هركدام در هر مرتبه‌ای كه دارند.

 حال كه رفقا از خصوصیات شیطان و جنود شیطان مطّلع شدند اینجا دیگر بحث را تمام می‌كنیم. بنابراین نتیجه‌ای كه ما از بحث مربوط به شیطان می‌گیریم:

 اوّل: اینكه خداوند شیطان را بی‌جهت خلق نكرده و خلقت آن براساس مصلحت بود.

 دوم: شیطان بر ما ولایت ندارد چنانچه ملائكه هم بر ما ولایت ندارند.

 سوم: شیطان به زور و به اجبار ما را به جهنم نمی‌برد بلكه ما با اختیار خود راه شیطان را انتخاب می‌كنیم و از او پیروی می‌كنیم و به آن سمت می‌رویم.

 چهارم: اینكه این خلقت و این وسوسه شیطان گرچه یك جنبه منفی دارد ولی یك جنبه مثبت هم دارد. جنبه مثبتش این است كه ما به كمال می‌رسیم. اگر شیطان نبود ما به این كمال نمی‌رسیدیم ما در حدّ ملائكه بودیم. وقتی‌كه ملائكه باشند دیگر خدا انسان را برای چه خلق كند؟ ملائكه هستند دیگر، دیگر منظور از خلقت انسان چه معنایی دارد؟ پس اینكه خداوند انسان را خلق كرد برای اینكه او را به این مرتبه برساند بالاتر از ملائكه برساند و برای رسیدن به او باید اختیار كند و برای اختیار كردن باید جاذبه‌های مخالف هم وجود داشته باشد. پس شیطان به نفع ماست نه به ضرر ما. این جنبه مثبت هم از این نقطه نظر برای او هست.

 مطلب دیگر اینكه با تحت سیطره و آن هیمنه شیطانی شیطان قرارگرفتن، نفوس بنی‌آدم و نفوس اجنّه تبدیل به خود شیطان خواهد شد، یعنی این انسان تبدیل می‌شود به شیطان. وقتی تبدیل به شیطان شد امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: هَانَ عَلَیهِ الدُّنیا و إبلیسُ و الخَلقَ. پس خلق چه كسانی هستند آنهایی هستند كه شیطان‌اند، همه در یك ردیفند.

 آن بنده‌ای كه خود را در تحت تسلیم الهی قرار بدهد و امور خود را به او بسپرد بر او دنیا دیگر آسان خواهد شد. دیگر شیطان نمی‌تواند گولش بزند. هی بیاید بگوید: آقا، شما اگر در این مجلس شركت نكنید اسم شما دیگر در اینجا نیست. از آن طرف مجلس، مجلس خلاف است چطور من شركت كنم؟ شما باید بیاید الآن این افراد در این مجلس هستند، شما هم باید بیایید جزو اینها بنشینید تا اسم شما را هم ببرند. شما اگر پای این اعلامیه را امضا نكنید این مسئله به اسم شما تمام نمی‌شود. انسان نگاه می‌كند می‌بیند اعلامیه خلاف است، شركت در این مجلس خلاف است هان! از آن طرف جاذبه‌ها آقا افراد آمدند همه چشمشان به شماست كه شما بیایید. انسان می‌بیند شركت در آن مجلس خلاف است، آن مجلس، مجلس الهی نیست، آن مجلس، مجلسی كه نور داشته باشد نیست، آن مجلس، مجلسی كه در او اسم خدا باشد نیست. ولی از آن طرف شیطان هی دارد می‌گوید هی می‌گوید، هی می‌گوید هی می‌گوید، می‌گوید بالاخره حالا برویم دیگر. یك‌دفعه می‌رود، می‌رود و كارش تمام است.

 درست مثل یك شخصی كه ناراحتی قلبی دارد دكتر به او گفته آقا باید استراحت كنید شما باید استراحت مطلق كنید بلند می‌شوند آقا یك مجلسی تشكیل دادیم باید بیایید در آن مجلس شركت كنید، فرض كنید در مجلس عروسی شما بزرگ خاندان هستید اگر نیایید قضیه چه می‌شود. خب آقا جلسه را حالا بدون ما برگزار كنید، نه نمی‌شود آقا اصلًا تمام رنگ و لعاب جلسه به حضور سركار است و شما نباشید اصلًا اهمیت ندارد. هی می‌گوید قلبم، بالاخره بلند می‌كنند می‌روند در آنجا و می‌نشیند و سكته می‌كند و می‌میرد.

 پس آنها مرگ ما را می‌خواهند نه حیات ما را. شیطان مرگ ما را می‌خواهد، این مردم مرگ ما را می‌خواهند مرگ ابدی. این مرگ كه فردا انسان می‌میرد هر كسی باید به یك نحوی بمیرد. این مردم مرگ ما را می‌خواهند، این دنیا مرگ ما را می‌خواهد و این جاذبه‌ها و تعلّقات همه اینها مرگمان را می‌خواهند. این را ما باید بدانیم. لذا در آیه می‌فرماید: مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ‌ الناس، ٦ گروه شیطان و جنود شیطان از اجنّه هستند و از مردم. اجنّه می‌آیند در باطن و مردم هم می‌آیند از ظاهر وسوسه می‌كنند. ظاهر و باطن دست به دست هم می‌دهند دخل ما را می‌آورند.

 لذا از این دفعه باید بدانیم‌ها تا وقتی یكی می‌آید پیش ما حرف می‌زند می‌خواهد وسوسه كند زنگ به صدا درمی‌آید بفهمیم شیطان آمده. تا اگر انسان یك جا می‌رود یك تقاضای خلاف از یكی دارد می‌شود، انسان را به وسوسه می‌اندازد بدانیم كه شیطان آمده. تا وقتی انسان را دعوت می‌كنند كارت برای انسان می‌فرستند، آقا در اینجا بیایید و در آنجا بیایید و انسان می‌داند شركت در اینجا معصیت است و این مجلس، مجلس الهی نیست. بدانیم این دعوت از طرف شیطان آمده، این كارت قشنگ، زیبنده با خط قشنگ و اكلیل، شیطان هم دعوت می‌كند دیگر می‌گذارد در پاكت خوب و خیلی عالی می‌آورد در آنجا.

 یك شخصی برای بنده نامه‌ای نوشته بود و در آن نامه نعوذ باللَه القابی بكار برده بود كه بنده شرم دارم كه آنها را بیان كنم. بنده در جواب نوشتم این دفعه اگر یكی از این القاب را بیاورید نخوانده نامه‌تان را پاره می‌كنم در سطل آشغال می‌اندازم. جناب محترم، جناب آقای طهرانی والسّلام همین. هان این نامه نامه چیست؟ شیطان فرستاده، در آن دستورالعمل است در آن بیان حكم شرعی است! ولی فرستنده كیست؟ مواظب باش شیطان آمده. خوشت آمد ببین چه لقب‌های خوبی به تو دادند خیلی خوب است. بله، ما قابل نیستیم، چه عرض كنیم ما قابل این مطالب را نیستیم ولی ... چرا دروغ داری می‌گویی؟ خیلی هم قابل هستی چه كسی گفته قابل نیستی؟ شكسته نفسی می‌فرمایید؟ حالا فهمیدیم مابین حقّ و باطل چقدر فاصله است. تعریف خلاف می‌كنند چرا می‌گویی قابل نیستیم بزن تو دهنش چرا نمی‌زنی تو دهن؟ ما قابل نیستیم، چرا دروغ می‌گویی؟ خیلی هم قابل هستی. چرا دروغ می‌گویی؟ جواب دادن به ما قابل نیستیم و این حرف‌ها به ما نمی‌خورد و این حرف‌ها را كسی ...، این حرف‌ها چیست آقا؟ قبل از اینكه بگویی ما قابل نیستیم شیطان رفته در تمام تاروپود وجودت لانه كرده. این ما قابل نیستیم را شیطان دارد می‌گوید اشتباه نكن تو نمی‌گویی. او دارد می‌گوید قابل نیستیم، او دارد تواضع می‌كند، او دارد شكسته نفسی می‌كند این مطالبی را كه خدمت رفقا دارم می‌گویم اسرار سلوك است‌ها! او دارد از زبان تو تواضع می‌كند این تواضع نیست این شرك و كفر است. او دارد از زبان تو عذرخواهی می‌كند.

 یك بنده خدایی بود می‌گفت از فلان‌جا برای من یك نامه دادند كه اللَهم كن لولیك فلان اسم بردند فی هذه لااله‌الااللَه، لااله‌الااللَه و بعد این مطالب را با یك خنده‌ای می‌گفت. ولی من گفتم نه، من قابل نیستم و این حرف ها! عجب! اللَهم ... نعوذ باللَه، كجا ما داریم می‌رویم؟ به كجا داریم می‌رویم هان؟ این مسكین نمی‌داند كه با رو به زمین خورده و این قابل نیستم را شیطان دارد می‌گوید. [گفته بود] من در جواب نوشتم: نه ما قابل این القاب نیستیم. شیطان دارد جواب می‌دهد قابل نیستیم، شیطان دارد تواضع می‌كند! مرد حقّ آن پدر

 من بود كه وقتی یك نفر آمد پایش را ببوسد چنان با عصا بر كمرش زد گفتیم این كمرش دوتا شد. پای من را می‌بوسی؟ هان؟ بازی درمی‌آوری، مرا داری بازی می‌دهی؟ این دیگر آن كاری كه می‌كند شیطان نیست این خودش دارد می‌كند. و بلند گفتند برو گُم شو! باز برو گُم شو!

 در صحن حضرت معصومه سلام اللَه علیها با چشم خودم دیدم یك نفر از این اقطاب دراویش داشت می‌آمد چند نفر هم با یك متر فاصله از عقب، یك مرتبه دو نفر از آن‌طرف آمدند تا به این رسیدند افتادند به حال سجده پای این را بوسیدند و ایشان همین‌طور بزرگوار، قشنگ، خیلی منظم و مرتب ایستاد تا آنها مراسم و آداب سلوك را آن دولوك است نه سلوك! كاملًا به نحو احسن انجام دادند بعد اذن و ترخیص فرمودند كه اینها بروند و به آن چهار نفر ملحق بشوند شدند شش نفر. يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ هود، ٩٨ خودش و تمام دارودسته‌اش را می‌آورد با سر همه را می‌اندازد در جهنم. تمام اینها چیست؟ آن می‌شود كلك و حقه‌بازی، این می‌شود حقّ. التفات كردید؟!

 در مقابل حق شوخی نباید كردها! بجنبید زده، یك كمی یك فكر بیاید زده. او هم دارد دستگیری می‌كند، او هم دارد ارشاد می‌كند دیگر خدا به داد ارشاد او برسد! حالا چه اسمی دارد دیگر او دارد ارشاد می‌كند! او می‌شود مرد حق. و ما در این قضیه از پدرمان حكایت‌ها داریم، یك انبان من حكایت دارم از این‌گونه مواردی كه نشان می‌دهد، بالاخره انسان می‌فهمد. ما كه هیچ، افرادی كه با ایشان ارتباط نداشتند می‌فهمیدند. این مسیر مسیر است.

 خودم خسته شدم. هرچه صبر كردیم رفقا بگویند خسته شدیم آنها هم الحمدلله همت بلند است و اشتیاق عالی است و نفوس نفوس مستعده و نقصان از ماست دیگر چه كنیم كه ظرفیت ما محدود است. حالا شاید یك مختصری تتمه‌ای مانده باشد ان‌شاءاللَه برای جلسه بعد.

 امیدواریم خداوند متعال ما را نسبت به وظائف خود آگاه كند و راه را چنان برویم كه بزرگان رفته‌اند و متوجّه باشیم بر اینكه این مسئله را دائماً بزرگان، مرحوم آقا تذكر می‌دادند كه قبل از اینكه ما به جهات دیگر فكر كنیم، من می‌خواستم راجع به این قضیه در تتمه صحبتم عرض كنم كه دیگر توانمان تمام شد و دیگر آن كلام مرحوم آقا كه می‌فرمودند: باید شیطان را سهل بگیرید چه معنایی دارد حالا یك اشاره‌ای می‌كنم.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: كاری بكنید قبل از اینكه شیطان بخواهد بیاید قبلًا خودمان را در نظر بیاوریم، این مهم است، قبل از اینكه آن بخواهد بیاید وسوسه كند باید بدانیم كه خودمان در این وسط چه موقعیتی پیدا می‌كنیم. آن‌وقت وسوسه او دیگر كارگر نیست. نه اینكه ما خودمان را فراموش می‌كنیم و وسوسه او را در نظر می‌آوریم، خودمان را از یاد می‌بریم آن‌وقت كلمات می‌آید در نزد ما جلوه می‌كند. قبل از اینكه آن كلمات بخواهد بیاید خودمان یك لحظه به خودمان فكر كنیم: خودت چه می‌شوی در این وسط؟ سعادتت چه می‌شود در این وسط؟ عاقبتت چه می‌شود در این وسط؟ وقتی‌كه این آمد اگر هم آن كلام بیاید كمرنگ است، آن رنگ و جذابیت خودش را ندارد.

 اللَهمّ صل علی محمد و آل محمد

1. بحار الانوار، (طبع حروفى مطبعه حيدرى) ج ١، ص ٢٢٦ تا ص ٢٤٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. كارگران. [↑](#footnote-ref-2)
3. گلستان سعدى، باب دوم در اخلاق درويشان. [↑](#footnote-ref-3)
4. علم اليقين، ج ١، ص ٢٧١: من قارف ذنبا فارقه عقل لم يعد إليه أبدا. [↑](#footnote-ref-4)
5. نهج البلاغه، خطبه ٤٥. [↑](#footnote-ref-5)
6. بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٧٥، باب ٣١ [↑](#footnote-ref-6)
7. نهج الفصاحة، ص ٤٥ [↑](#footnote-ref-7)
8. روح مجرّد، ص ١٦٠. [↑](#footnote-ref-8)
9. ٢. ديوان حافظ، غزل شماره ٣١٨ [↑](#footnote-ref-9)